

## بُستی

### و أمثال و حکم در دیوان

دکتر سید امیر محمود انوار

استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(از ص ۱۷ تا ۳۵)

#### چکیده:

همانطور که در مقاله پیشین گفته آمد،<sup>(۱)</sup> شاعران حکیم، در اشعار خود، به بیان حکمتهای الهی و انسانی در بلندای زندگانی این جهانی، برای نیکوتر شدن حال آیندگان در طول زمان، کوشیده‌اند و در مضامین شعر عربی و فارسی مشترکاتی را مینگریم که می‌رساند این معانی در شوق رواج داشته و پارسی‌گویان و تازی پردازان حکمت‌آموز، در هر سرزمینی که بوده‌اند بدان معانی توجه داشته‌اند. و شاعرانی چون شیخ ابوالفتح البستی و دقیقی و ابوالطیب المتنّبی و موسی الحدّاد البلخی و افصح المتکلمین سعدی شیرازی، زبان به سحر حلال گشوده‌اند و بر جلوه آن حقائق فزوده‌اند که **إِنَّ مِنْ أَلْشَّعْرِ لَحَكْمَةٌ** و **إِنَّ مِنْ الْبَيَانِ لَسِحْرًا** نگارنده نیز به ترجمه و شرح و تحلیل منشور و منظوم این حکمتها پرداخته است تا کواکب آن معانی زیبا در آسمان دلها فروزانتر گردد. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

**واژه‌های کلیدی:** حکمتها، فضیلت‌ها، چون دُر‌ها، اشارات زمانه، برای

بهبتر گشتن حال آیندگان.

---

۱- به مقاله بستی و أمثال و حکم در دیوان در شماره ۱۷۴ تابستان ۸۴ مراجعه شود.

### مقدمه:

در ادامه شرح مضامین و معانی حکمت آمیز، در اشعار دل‌انگیز حکیم ابوالفتح بستی و مقایسه آنها با اشعار دیگر شاعران تازی و پارسی، در این گفتار به چند حکمت می‌پردازیم و نخستین آنها این حقیقت است که چون پروردگار تعالی خواهد، فرزندی را به خصال و فضائل برتر از پدر یا پدران آراند و برگذشتگان برتری دهد و بر مقامی برتر نهد.

نیکوترین مثال در بیان این گفتار، خلقت ناسوتی پیمبر اکرم است که بر پدرانش برتری یافته و پرتو حقائق الهی را بر جهان وجود انداخته است. گرچه حقیقت محمدیه، بموجب مقام خلیفه‌اللهی هم در خلقت و هم در مقام، نخستین است و در عوالم احادیث و واحدیت و جبروت و ملکوت قبل از ناسوت برتر آمده است که: **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي**. و: **لَوْلَا كَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكُ**، اگر چه از نظر جسمانی در عالم تن بعد از پدران خود قرار دارد لیک این تأخیر دلیل بر تقلیل مقام او از گذشتگانش نیست.

اگر عقل کلّ و اگر نوراو

اگر لی مع الله وگر هوراو

نسبوی کجا بود این دستگاه	کجا بود خورشید و رخشنده ماه
«کجا مشتری بود و ناهید بود؟»	کجا جلوه و تاب خورشید بود؟» (۱)
«کجا این زمین بود با هستیش؟»	زآب و گیاه و تل و پستیش» (۲)
کجا میوه بود و درخت و بهار؟	کجا باغ سرسبز و سیب و أنار؟
چو ایزد به أحببت آغاز کرد	جهان را به عشقش هم آواز کرد
برآورد دُری زدریای جود	ملائک فراخواند بهر سجود

مپندار مسجود آدم بُدست  
عزازیل مردود زآدم شدست  
که آدم خطاکار بود از نخست  
خدا بود آگاه از آنچه رُست  
سجود ملائک زبهر نبیست  
همان نور رحمانی منجلیست  
که ایزد فراخواند خیل مَلک  
زآب و گیاه و زمین و فلک  
که سر پیش رویش فرود آورند  
اطاعت نموده سجود آورند

قوای جهان رام أحمد شدست  
سراسر طفیل محمّد شدست

(سید امیر محمود انوار، دیوان)

و از همین روست که آفریدگار دانا و پروردگار توانا به پیمبر اکرم والا به استعاذه  
امر فرموده است که: فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. (قرآن مجید،  
سوره مبارکه نحل، آیه ۹۸)

گفت با جبریل یزدان علیم  
خالق یکتا و خلاق حکیم  
جبرئیل با پیمبر گو: دلا  
چونکه خواهی خواند آیات مرا  
مردمانرا، تا سوی یزدان روند  
بر خداوند دو عالم بگروند  
نی به بتهایی که ایشان ساختند  
عقل و دین و هوش را درباختند  
از شرّ إبلیس باید تو پناه  
از گزند و سوسه شیطان دون  
گو توای پیغمبر با عقل و هوش  
بر خدایی که سمیع است و علیم  
تا مبادا چونکه خوانم وحی را  
خداشه آرد دیو در گفتار من

(سید امیر محمود انوار)

شیخ ابوالفتح بستی در معنای برتری فرزندان، گاهی بر پدر، بخاطر دارا بودن فضائل بیشتر، در مدح ممدوح خود چه زیبا سروده است.

ابوك حَوى أَلِليا و انت مبررٌ      عَلَيْهِ إِذا نازَعَتْه قَصَبَ الْمَجِدِ  
وَلِلخمرِ مَعنى، لیس فی الكَرَمِ مثلهُ      وَلِلنارِ نورٌ لیس يُوجَدُ لِلرَّندِ  
و خیرٌ مِنَ القولِ المَقَدِّمِ فاعترف      نَتِيجَتُهُ، و النحلِ یكرم للشهد  
(ثعالبی، یتیمية الذَّهر، ج ۴، ص ۳۲۰)

پدرت گرچه بلنداست مقامش اما

تو فزون گشته‌ای از او به قیاس ای والا

همچو مستی که بیاده است و نباشد در مو      همچو نوری که ز آتش بود و نیست دلا  
در دل زَنَد که آتش زنه هر آتش      هست و اما نبود روشن چون نور و ضیا  
برتر از آنچه که گفتیم بگویم صنما      نحل از بهر عسل هست گرامی بر ما  
(شرح دیوان بستی، دکتر سید امیر محمود انوار قافیة دالیه)

ابوالطیب متنبی، در مدح سیف الدوله شبیه بدین معنی را گفته است که اگر  
توای سیف الدوله انسانی و از جمله مردمانی، لیک برتر از ایشانی، چه مُشک هم از  
جنس خون است ولی برتر از خون، بی چند و چون است.

وَإِنْ تَفَقَّى الْأَنَامَ و انت مِنْهُمْ      فَإِنَّ الْمِسْكَ بَعْضُ دَمِ الْغَزَالِ

(شرح عکبری بر دیوان متنبی، ج ۳، ص ۲۶۲۰)

اگر برتر از مردمانی، از آنها

تو هستی، چنان مشک از خون آهو

پس این فضل را شکر باید نهادن      که هر دم بر آری تو خود ذکر یاهو  
یا آنجا که گوید:      (سید امیر محمود انوار، دیوان)

وَإِنْ تَكُنْ تَغْلِبُ الْغَلْبَاءُ عَصْرَهَا      فَإِنَّ فِي الْخَمْرِ مَعْنَى لَيْسَ فِي الْعِنَبِ

(شرح عکبری بر دیوان متنبی، ج ۱، ص ۹۱)

اگر قبیلۀ تغلب شدست عنصر او

بیاده هست دلا معنی‌ای که در انگور

نباشد و به مثل نور آتش گرمی که اصل چوب و زغالش نباشدی چون نور  
اگر چه اصل نبی، آدم است در دنیا ولی کجا برسد خاک تیره پایه هور  
(سید امیر محمود انوار)

ابوالطیب متنبی، ممدوح خود، سیف الدولة حمدانی را به دریائی از معانی نیکو  
و فضائل تشبیه کرده است که شاعر به استخراج آن دُرها پرداخته و در اشعار خود  
آویزه گوشها ساخته است و گوید:

لک الحمد فی الدرّ الذی لی لفظه فانک مُعطیه و اِنّی ناظم

و نگارنده را در این معنی رباعی است:

ستایم من تو را با مهر و شادی زبهر دُرّ معنایی که دادی  
تو دُرّش را و من نظمش کشیدم هزاران شکر بر این حُسن و رادی

(دیوان، سید امیر محمود انوار، رباعیه‌ها)

شیخ ابوالفتح گوید:

لأنک بحرّ و المعانی لآلیه فطبعی غواصّ و قولی ناظم

نگارنده را در این معنی قطعه‌ای است. (دیوان بستی، قافیه میم، یتیمه، ج ۴، ص ۳۱)

تو دریایی و معناها لآلی سخن پردازیم گردیده ناظم  
«تفکر گفت حق کن در سماوات» بیاپرنور شو زانوار یزدان  
متنبی گوید:

و قیدت نفسی فی ذراک محبّه و من وجد الإحسان قیداً تقیداً

(شرح عکبری بر دیوان منتهی، ج ۱، ص ۲۸۱)

بسته‌ام خویش را به احسانت

در بلندای مهر و عرفانت

هر که بندی بیابد از احسان      خویش را بندد او به بند آن

(سید امیر محمود انوار)

شیخ ابوالفتح بستی همین معنی را، در قصیده زیبای عنوان الحکم، بگونه‌ای دلربا به

نقش دیبا کشیده است. و گوید:

أَحْسِنَ إِلَى النَّاسِ تَسْتَعِيدُ قُلُوبَهُمْ      فَطَالَمَا اسْتَعْبَدَ الْإِنْسَانُ إِحْسَانُ

(دیوان بستی، قافیه نونیه، مجانی الادب، ج ۴، ص ۹۵)

بقول بدر جاجرمی اصفهانی، در ترجمه منظوم بیت بستی خراسانی:

کن نکویی که به دل خلق تو را بنده شوند      کادمی بنده لطف و کرم و احسانت

به مردم کن تو نیکویی

که دلهاشان بدست آری

چه بسیاری که احسانها      به بند آورده انسانها

(سید امیر محمود انوار)

باید بدین نکته توجه داشت که ابوالطیب و ابوالفتح هر دو به تفسیر عبارت «النَّاسِ

عبید الاحسان» پرداخته‌اند.

حال باز به دنبال ابیات شیخ ابوالفتح باز گردیم و به فتح باب معانی آن بیتها، در شعر

عرب پردازیم و این حریر را نخست به قدمگاه ابوالطیب اندازیم که گوید:

يَقُولُ لِي الطَّيِّبُ أَكَلْتُ شَيْئاً      وَ دَاوَكَ فِي شَرَابِكَ وَ الطَّعَامِ

وَ مَا فِي طَبِّهِ أُنَى جَوَادِ      أَضْرَّ بِجَسْمِهِ طَوَّلَ الْجِمَامِ

گوید به من پزشک که بیمار گشته‌ای

بیماریت ز خوردنی و نوش کردن است

اما خطاست آنچه طبیب بمن بگفت      بیماریم ز آب نی و نی ز خوردن است  
 من آن سمند تیز و جوادم که داء من      نی از غذاست بلکه ز رفتار ماندن است  
 (شرح دیوان بستی روی نون، سید امیر محمود انوار)  
 و شیخ ابوالفتح بستی در این معنی چه زیبا سروده است:

لَقَدْ هُنْتُ مِنْ طَوْلِ الْمَقَامِ وَمَنْ يَنْقُمُ      طَوِيلًا يَهْنُ مِنْ بَعْدِ مَا كَانَ مُكْرَمًا  
 وَ طَوَّلُ جِمَامِ الْمَاءِ فِي مَسْتَقَرِّهِ      يُغَيِّرُهُ لَوْنًا وَ رِيحًا وَ مَطْعَمًا  
 (تعالی، یتیمه الدهر، ج ۴، ص ۳۳۳۳)

میهمان محترم نامحترم خواهد شدن  
 گر بماند بیش از حد در سرای میزبان

خوار گردیدم ز طول ماندنم در جای خود      همچو آب راکد و بد رنگ و بود در آبدان  
 (شرح دیوان بستی، سید امیر محمود انوار)  
 شادروان استاد بدیع الزمان فروزانفر رحمة الله تعالی علیه در یادداشت‌های خود  
 نوشته‌اند که ابوالفتح بستی مضمون فوق را از دقیقی گرفته است، اما به نظر اینجانب  
 نگارنده سطور، ممکن است که آن را نه از متنبی و نه از دقیقی أخذ کرده باشد، چه  
 معنایی است که به ذهن هر کس متبادر می‌شود و ابوالفتح از راه تبادر آنرا به نظم آورده  
 است و جالب این است که قرن‌ها قبل از این شاعران، حارث بن حلزة یشکری مطلع  
 معلقه خود را در همین معنی و مضمون سروده است آنجا که گوید:

أَدَّتْنَا بَيْنَهَا أَسْمَاءُ      رُبَّ ثَاوٍ يُمَلُّ مِنْهُ ثَوَاءُ

(شرح معلقات، زوزنی ارومیه، ص ۱۵۵، خطیب تبریزی، محمد محیی الدین، ص ۴۳۱)  
 مولی الموحدين اسدالله الغالب علی بن ابي طالب علیه آلاف التحية و الثناء را  
 درباره فوائد سفر و نماندن در یک جا، ایاتی حکیمانه و دلرباست، و یاد آنها در اینجا  
 بجاست:

تَقَرَّبَ عَنِ الْاَوْطَانِ فِي طَلَبِ الْعُلَى      و سافر ففی الأسفار خمس فوائد  
تَفَرُّجُ هَمِّ وَاكْتِسَابُ مَعِيشَةٍ      و علم و آداب و صحبة ماجد  
فَإِنْ قِيلَ فِي الْأَسْفَارِ ذُلٌّ وَ مَحَنَةٌ      و قطع الفيا فی و ارتكاب الشدائد  
فَمَوْتُ الْفَتَى خَيْرٌ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ      بدار هوان بین و ایش و حاسد

(دیوان امیرالمؤمنین، الامام علی بن ابی طالب، عبدالعزیز الکریم، ص ۴۵، ۴۶)

دلبرم أسماء گوید، کز کنارم میروم

ای بسا طول اقامت مینماید دل ملول

ای مغنی خیز و چنگی زن به سازِ دلنواز      چون زتنهائی ملول و گشته ام یکسر خمول  
پنج سود و فائده اندر سفر باشد دلا      سفته مولا علی را کن ز روی دل قبول  
(سید امیر محمود انوار)

در تشبیه نور صبحگاهی به تیغه شمشیر و شب به غلاف ابو عباده بحتری گوید:

و لَيْلٍ كَأَنَّ الصَّبْحَ فِي آخِرِيَاتِهِ      حشاشة نصل ضم افرنده غمد

شیخ ابو الفتح بستی سراید:

رَبِّ لَيْلٍ أَغَمَدَ الْاَنْوَارَ إِلَّا      نَوْرَ تَفْرِيرٍ وَ نَدَامٍ وَ مَدَامٍ  
قَدْ نَعِمْنَا بِدَيْلِ يَاجِجِهِ إِلَى أَنْ      سَلَّ سَيْفَ الصَّبْحِ مِنْ غَمَدِ الظَّلَامِ

چه بسیار شامی که انوار صاف

چو تیغی نهادست اندر غلاف

بجز نور دندان براق یار      و خورشید رخشان خمیر نگار

و یا برق روی ندیمان مهر      که شب را فروزان نمودی به چهر

(شرح دیوان بستی، قافیه میمیه، سید امیر محمود انوار)

در این معنی که شاعران همه گفته‌ها را گفته‌اند و سروده‌ها را سروده‌اند و

مضمون و وصله گاهی برای آیندگان نهاده‌اند عنتره بن شداد گوید:

هَلْ غَادَرَ الشُّعْرَاءُ مِنْ مُتَرَدِّمٍ      أَمْ هَلْ عَرَفَتِ الدَّارَ بَعْدَ تَوَهُمِ



شاعران جائی رها کردند تا من پرکنم

یا که وصله گاه تا من روی آن وصله زنم؟

لیک یکسر شاعران پرکرده جای گفته‌ها  
دُر جها را پر نموده یکسر از دُر سفته‌ها  
خانه محبوب را در قلب این صحرای خشک  
یافتی، یا خود شناسائی نمودی همچو مُشک  
در فراق یار و خانه، شاعران گریده‌اند  
دردها و رنجهایی بعد آندو دیده‌اند  
ساغر اشعار خود پُر کرده از دُرِ فراق  
در حجاز و در خلیج و مصر و اقلیم عراق  
(سید امیر محمود انوار، دیوان، مثنویها)

شیخ ابوالفتح بستی گوید:

عَجَباً لِوَاحِدٍ دَهْرِهِ مِنْ كَاتِبٍ      مستكملٍ حِدِ اللِّسَانِ مَقْدَمِ  
قَدْ سَدَّ سِخْرُ بِنَانِهِ وَ بَيَانِهِ      «مَا غَادَرَ الشُّعْرَاءُ مِنْ مُتَرَدِّمِ»

زیهمتا نویسنده شگفتا

که بیهمتاست در دوران و یکتا

کند حدّ زبان را کامل آن راد      به اشعارش کند دلها همه شاد  
به سحر خامه و لطف بیانش      کند وصله، ادب را با بنانش  
(شرح دیوان بستی، روی میم، دکتر سید امیر محمود انوار)

نمونه‌هایی از مضامین اشعار بستی در شعر فارسی

این نکته را باید خاطر نشان کرد که بعضی از مضامین شعری بستی با مضامین اشعار پارسی که تقریباً هم‌دوره و یا کمی قبل از او سروده شده است، مطابقت دارد مثلاً شیخ ابوالفتح بستی با دانایی و زبردستی سراید:

يَا مَنْ يَشَاوِرُ فِي الْأُمُورِ تَهْمَةً      نُصْحَاءَهُ، نَصَحَ الزَّمَانُ وَ أَسْمَعَا  
فَاقْبَلْ إِشَارَاتِ الزَّمَانِ فَإِنَّهُ      نِعْمَ الْمُؤَدِّبُ وَ الْمَشِيرُ لِمَنْ وَعَى  
ای که در کار مهم با ناصحان      (دیوان بستی، روی الف)

مینمایی مشورت در هر زمان

بهترین ناصح زمانه باشدت      تو اشارات زمانه را بدان  
از کتاب و دفتر دور زمان      این حقیقت را دلا یکسر بخوان  
زانکه دوران و زمانه بهترین      اوستاد است و مُشارت در جهان

(شرح دیوان بستی، روی الف، دکتر سید امیر محمود انوار)

همین مضمون را شاعر پارسی دوره سامانی و غزنوی ابوشکور بلخی در شعر خود آورده آنجا که می‌گوید:

مگر پیش بنشاندت روزگار      که به زونیابی تو آموزگار  
و شمس قیس رازی در کتاب مشهور المعجم فی معاییر اشعار المعجم گوید، که این  
معنی را ابوشکور از شعر رودکی گرفته آنجا که سروده است:

هر که نامخت از گذشت روزگار      نیز ناموزد ز هیچ آموزگار  
(المعجم، قزوینی، مدرس رضوی، ص ۶۲).

البته ناگفته نباید گذاشت که بستی چون پندگو و موعظت سرا بوده و نیز به دو زبان پارسی و تازی سخن رانده، اشعارش همواره مورد توجه آینده‌گان یا هم معنای اشعار شعرای بعد از او، چون شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی قرار گرفته است و ما نمونه‌هایی از این اشعار را می‌نمائیم.

شیخ ابوالفتح بستی گوید:

إِنَّ الْوَزِيرَ هُوَ الَّذِي      يُمَسِّي وَزِيْرًا يَوْمَ غَزْوِهِ  
إِنَّ زَالَ سُلْطَانَ الْوَزَا      رَةً لَمْ يَزَلْ سُلْطَانًا فَضْلِهِ

(دیوان بستی روی لام)

وزیر حقیقی وزیری بُود

که در روز عزلش شود او ویر

اگر رخت بر بست نیروی او      هماره بُود او به فضلش شهیر

(شرح دیوان بستی، روی لام، سید امیر محمود انوار)

سعدی شیرازی شبیه به مضمون بستی را سروده است:

آن مکن در عمل که در غزلت      خوار و مذموم و متهم باشی  
در همه حال نیک محضر باش      تا همه وقت محترم باشی

(دیوان سعدی، چاپ کانون معرفت، قطعات ص ۸۳۹)

و باز در لامیة العجم اثر مؤید الدین طغرایی مینگریم که مجد و احترام دوران وزارتش را با احترام زمانی که از وزارت خلع گشته است یکسان می داند و می سراید:

أصالة الزأى صانتنى عن الخطل      و حلیة الفضل زانتنى لدى العطل  
مجدى أخيراً و مجدى أولاً شرع      والشمس رآد الضحى كالشمس فى الطفل

(المجانى الحديثه، البستانی، ج ۳، ص ۳۳۹)

شیخ ابوالفتح بستی گوید:

لا یستخفنّ الفتى بعدوه      أبداً و إن كان العدو ضیلا

(دیوان، قافیه لا)

کم نگیرد دلا، جوان دشمن      گرچه دشمن ضییل و خوار بود

(سید امیر محمود انوار)

سعدی علیه الرّحمه در باب سیرت پادشاهان فرماید:

دانی که چه گفت زال با رستم گرد      دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

دیدیم بسی، که آب سرچشمه خرد      چون بیشتر آمد شتر و بار بسرد

(گلستان، دکتر خطیب رهبر، ص ۶۳ و ۶۴)

و باز در آداب صحبت چه نیکو به نثر و نظم دُرّ سفته و گفته است:

بر عجز دشمن رحمت مکن که اگر قادر شود بر تو نبخشاید.

دشمن چو بینی ناتوان، لاف از بروت خود مزین      مغزیست در هر استخوان، مردیست در هر پیرهن

(گلستان، دکتر خطیب رهبر، ص ۵۲۷)

البته قبل از سعدی این مضمون را فردوسی به فارسی سروده است:

که دشمن اگر چه بُود خوار و خزد  
 شیخ ابوالفتح بستی گوید:

مَرَّ او را نباید بسنادان شمرد  
 إِنَّ الْقَدَى يُؤْذِي أَلْعْيُونَ قَلِيلُهُ

(شاهنامه، فردوسی روی دال)  
 (یتیمه الدهر، ثعالبی، ج ۴، ص ۳۳۳)

اذَّيْتُ كَنْدِ خَارٍ وَ خَاشَاكَ خُرْدِ

سرو صورت و چشم و گوش بدن

بسایشه مجروح کردست فیل  
 تو این پند بپذیر و دم بر مزین  
 (شرح دیوان بستی، سید امیر محمود انوار)

سعدی در این معنی چه نیکو سروده است:

پشه چو پرشد بزند پیل را  
 با همه تندى و صلابت که اوست

مورچگان را چو بُود اِتِّفَاقِ  
 شیر ژیان را بدرانند پوست

(گلستان، بکوشش دکتر خطیب رهبر، ص ۳۰۰)

و همین مضمون را ابن الحجاج سروده:

إِنَّ كُنْتَ تَحْتَقِرُّ الْعَتَابَ تَكْبَرًا  
 فَالْفَيْلُ يَعْمَلُ فِيهِ قَرَضُ الْبَرِغَشِ

(یتیمه الدهر، ثعالبی، ج ۳، ص ۵۱)

و محمد بن موسی الحداد البلخی چنین گفته است:

إِنَّ كُنْتَ أَشْكُو مَنْ يَرِقُ  
 - قُ عَنْ الشِّكَايَةِ فِي الْقَرِيضِ

فَالْفَيْلُ يَضْجُرُّ وَ هَوَاءُ  
 .....نَظْمُ مَا رَأَيْتُ مِنَ الْبَعُوضِ

شیخ ابوالفتح بستی گوید:

فَقُوَّةُ الْعَيْنِ بِإِنْسَانِهَا  
 وَ قُوَّةُ الْإِنْسَانِ بِالْعَيْنِ

سعدی در باب پنجم گلستان گوید:

و گفته اند: هر که راز در ترازوست، زور در بازوست و آنکه بر دینار دسترس ندارد،

در همه دنیا کس ندارد.

هر که زر دید، سرفرود آورد  
ور ترازوی آهنین دوشست  
شیخ ابوالفتح بستی گوید:  
(گلستان، دکتر خطیب رهبر، ص ۳۹۶)  
فَإِنْ لَمْ تَجِدْ قَوْلًا سَدِيدًا تَقُولُهُ  
فَصَمْتُكَ عَنْ غَيْرِ السَّدَادِ سِدَادُ  
(دیوان قافیه دالیه)

گر نداری سخن نیک و سدید  
خامشی به زسخن غیر سدید  
زآنکه از گفته بیهوده، کسی  
سود نآبرد دلا، بهره ندید  
(شرح دیوان بستی، قافیه دالیه، سید امیر محمود انوار)

سعدی گوید: نادان را به از خامشی نیست و اگر این مصلحت بدانستی نادان نبودی.  
چون نداری کمال فضل، آن به  
که زبان در دهان نگهداری  
آدمی را زبان فزیه کند  
جوز بی مغز را سبکساری  
(گلستان، باب هشتم، چ دکتر خطیب رهبر، ص ۵۴۲ و ۵۴۳)

شیخ ابوالفتح بستی گوید:  
لَا تُودِعِ السَّرَّ وَ شَاءَ بِهِ مَذَلًا  
فَمَارِعِي غَنَمًا فِي الدَّوِّ سِرْحَانُ  
(دیوان، قافیه نونیه، مجانی الادب، ج ۴، ص ۹۶)

راز خود را با سخن چین تو مگو  
دم مزن از سرّ خود در گفتگو  
زآنکه از گرگان، چوپانی ندید  
کس به دشت عالم ای خوش گفتگو  
(شرح دیوان بستی، قافیه نونیه، سید امیر محمود انوار)  
سعدی گوید: هر که با بدان نشیند، نیکی نبیند.

گر نشیند فرشته‌ای با دیو  
وحشت آموزد و خیانت و ریو  
از بدان نیکویی نیاموزی  
نکند گرگ پوستین دوزی  
(گلستان، چ دکتر خطیب رهبر، ص ۵۴۶)

سعدی شیرازی علیه الرحمة را در باب قصائد پارسی قصیدتی زیبا، در بی وفائی

دنیاست که از بس دلریاست نیکو مینماید، ایاتی که قبل از شاهد ماست، از راه پند و اندرز برای خوانندگان معنی‌ورز و حکمت دوست یاد شود.

خوشست عمر دریغا که جاودانی نیست پس اعتماد بر این پنج روز فانی نیست  
 درخت قدّ صنوبر خرام انسان را مدام رونق نوباوه جوانی نیست  
 گلیست خرم و خندان و تازه و خوشبوی ولیک امید ثباتش چنانکه دانی نیست  
 دوام پرورش اندر کنار مادر دهر طمع مکن که درو بوی مهربانی نیست  
 تا به این بیت که شاهد ماست می‌رسد:

مباش غره و غافل چو میش سر در پیش که در طبیعت این گرگ گله‌بانی نیست  
 جهان به تیغ بلاغت گرفته‌ای سعدی سپاس دار که جز فیض آسمانی نیست  
 شیخ ابوالفتح بستی گوید:

فِي الْمَهْدِ يَنْطَقُ عَنْ سَعَادَةِ جَدِّهِ أَثَرُ النَّجَابَةِ سَاطِعُ الْبِرْهَانِ

(دیوان، روی نون)

سعدی علیه الرحمه را، در باب اول گلستان، داستانی جالب درباره هوش و درایت سرهنگ زاده و سردار لشکری است که:

سرهنگ زاده‌ای را بر در سرای اُغْلُمُش دیدم، که عقل و کیاستی، و فهم و فراستی،  
 زاید الوصف داشت هم از عهد خردی آثار بزرگی در ناصیه او پیدا.

ببالای سرش زهوشمندی می‌تافت ستاره بلندی

فی الجملة مقبول نظر سلطان آمد، که جمال صورت و معنی داشت. و خردمندان  
 گفته‌اند: توانگری بهتر است نه به مال و بزرگی بعقل نه بسال.

(گلستان، به کوشش دکتر خطیب رهبر، ص ۶۶)

شیخ ابوالفتح بستی گوید:

يُخْرِجُ أَسْرَارَ الْفِتَنِ جَلِيْشُهُ رُبَّ أَمْرٍ جَاسُوسُهُ أُنَيْسُهُ

(الصدّاقه والصدیق، ص ۱۳۳)

افصح المتکلمین در باب اول بوستان، که آنرا در عدل و تدبیر و رای سروده است

در موضوع: گفتار اندر پوشیدن راز خویش، گوید:

به تدبیر جنگ بد اندیش کوش	مصالح بیندیش و نیتِ بپوش
منه در میان راز با هر کسی	که جاسوس همکار دیدم بسی
سکندر که با شرقیان حرب داشت	در خیمه گویند در غرب داشت
چو بهمن به زاولستان خواست شد	چپ آواز افکند و از راست شد
اگر جز تو داند که عزم تو چیست	بر آن رای و دانش بسباید گریست

(بوستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، ص ۷۸)

شیخ ابوالفتح بستی گوید:

یا مَنْ يُسَامِي الْعُلَى عَفْوَاً بِلَاتَعِبِ	هیئات نیلُ العُلَى عَفْوَاً بِلا تَعِبِ
عَلَيْكَ بِالْجِدِّ اَنْى لَمْ اُجِدْ اَحَدًا	حَوَى نَصِيبِ الْعُلَى مِنْ غَيْرِ مَا نَصَبِ

سعدی در باب سوم از بوستان، که در عشق و مستی و شور سروده است گوید:

توقع مدار، ای پسر گر کسی	که بی سعی هرگز بجایی رسی
و در ضمن یکی از قصائد زیبای فارسی که در توحید به مطلع زیر سروده است:	
فضل خدای را که تواند شمار کرد	یا کیست آنکه شکر یکی از هزار کرد
آن صانع قدیم که بر فرش کائنات	چندین هزار صورت الوان نگار کرد

گوید:

نابرده رنج گنج میسر نمی شود	مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد
هر کو عمل نکرد و عنایت امید داشت	دانه نکاشت ابله و دخل انتظار کرد

(متن کامل دیوان شیخ اجل سعدی شیرازی، مظاهر مضافا، معرفت، ص ۶۹۰ و ۶۹۱)

شیخ ابوالفتح بستی گوید:

لَقَدْ هنتُ مِنْ طَوْلِ الْمَقَامِ وَ مِنْ يَقمِ	طَوِلاً يَهْنُ مِنْ بَعْدِ مَا كَانَ مُكْرَما
وَ طَوِلاً جَمَامِ الْمَاءِ فِى مُستقره	وَ يَغْيِرُه لونا وَ رِحا وَ مُطعمما

شیخ اجل سعدی شیرازی در باب ششم بوستان که آنرا در قناعت سروده است در موضوع گفتار در صبر بر ناتوانی به امید بهی گوید:

ز نعمت نهادن، بلندی مجوی که ناخوش کند آب استاده بوی

(بوستان، غلامحسین یوسفی، ص ۱۵۱)

شادروان استاد بدیع الزمان فروزانفر در یادداشت‌های خود آورده‌اند که این مضمون را بستی از دقیقی گرفته است، البته این مضمون در شعر متنبی نیز یافت می‌گردد آنجا که گوید:

وَمَلَنِي الْفَرَّاشُ وَكَانَ جَنَبِي	يَمَلُّ لِقَاءَهُ فِي كُلِّ عَامٍ
قَلِيلٌ عَائِدِي سَقِيمٌ فَوَادِي	كَثِيرٌ حَاسِدِي صَعْبٌ مَرَامِي
يَقُولُ لِي الطَّيِّبُ أَكَلْتُ شَيْئاً	و دَاوُكُ فِي شَرَابِكَ وَ الطَّعَامِ
وَ مَا فِي طَبِّهِ أَنِّي جَوَادُ	أُضِرُّ بِجَسَمِهِ طَوَّلُ الْجِمَامِ

شیخ ابوالفتح بستی گوید:

رُبَّ لَيْلٍ أَغْمَدَ الْأَنْوَارَ إِلَا	نُورَ ثَغْرِ و مُدَامٍ وَ نِدَامٍ
قَدْ نَعِمْنَا بِدَيَا جِيهِ إِلَى أَنْ	سَلَّ سَيْفَ الصُّبْحِ مِنْ غِمْدِ الظَّلَامِ

سعدی شیرازی، در باب هشتم بوستان، که آنرا در موضوع: شکر بر عافیت، سروده است در حکایت سفر هندوستان و ضلالت بت پرستان، در وصف شب سروده است:

شبی همچو روز قیامت	مغان گرد من بی وضو در نماز
که ناگه دُهل زن فرو کوفت کوس	بخواند از فضای برهن خروس
خطیب سیه پوش شب بی غلاف	بر آخت شمشیر روز از غلاف
فتاد آتش صبح در سوخته	به یک دم جهانی شد آفروخته
تو گفتمی که در خطه زنگبار	زیک گوشه ناگه در آمد تترار

(بوستان، غلامحسین یوسفی، خوارزمی، ص ۱۷۹)

در اشعار فوق، سعدی را می‌نگریم که به تشبیه‌های زیبای دیگر نیز پرداخته و جلوه اشعار زیبایش را برتر از شعر بستی ساخته است.



ای بسا شام سیاهی کرد انوارش غلاف  
و فروغ روی یاران عزیز و مشکبار  
جز که نور نغر و جام و باده‌های خوشگوار  
دوستان با صفای با وفای خوشتبار  
که کشید او تیغ صبح از غمد تاریکی چونار  
بهره‌ها بردیم در تاریکیش تا وقت صبح  
(اثر دکتر سید امیر محمود انوار)

### نتیجه:

نخست آنکه: بیان حکمت‌های الهی و انسانی، از زبان شاعران حکمی و عرفانی برای نیکوتر شدن حال آیندگان، در بلندای زندگانی این جهان است. و آفریدگاری که بقول سعدی علیه الرحمه:

جانور از نطفه آرد و شکر ازنی برگ‌تر از چوب خشک و چمسه زخارا  
گاهی فرزند را برتر از پدر با فضائل و مکارم اخلاق و هوش و درایت و علم و  
کفایت بیافریند و چون پیمبر اکرمی را بر فرق عالم وجود با مرکب بُراق بر مسند  
قاب قوسین بنشانند و عزّ لولاک عطا فرماید.

أبوک حوی العلیا و أنت مبرز علیه اذا نازعته قصب المجد  
پدرت گرچه بلند است مقامش اما تو فزون گشته‌ای از او به قیاس ای والا  
دوم آنکه: گاهی فضائل ممدوح مانند دُر‌ها و گوهرهایی است که شاعری چون  
آنها را بنظم آورد بدانها در عالم معروف گردد.

لأنک بحر و المعانی لآلی فطبعی غواص و قولی ناظم  
تو دریایی و معناها لآلی که طبعم کشته غواص آریدانی  
سوم آنکه: احسان کسانی را که بنده نمی‌شوند، بنده می‌کند. و در سفر سوده‌های  
فراوان، و اوصاف آن در سروده علیّ عالی ولیّ امّکان است.

چهارم آنکه: گاهی نویسنده یا شاعری چنان زیبا و رسا سخن می‌گوید و شعر  
می‌سراید که جایی برای دیگران نمی‌گذارد.

پنجم آنکه: به اشارت زمانه که بهترین معلّم و مؤدّب است باید گوش دل فرا داد.

ششم آنکه: وزیر حقیقی آن دانشمندی است که روز عزل تازه وزیر و مشاور همگان می شود.

هفتم آنکه: دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد.

هشتم آنکه: رنجوری و ناراحتی هر اندازه که باشد باز رنج آور است چون خسی که در دیده رود.

نهم آنکه: هر که را زر در ترازوست، زوردر بازوست.

دهم آنکه:

فإن لم تجد قولاً سديداً تقوله فصمتك عن غير السداد سداد  
گرنداری سخن نیک و سدید خامشی به زسخن غیر سدید  
یازدهم آنکه: راز خود را با هر کسی در میان مگذار لا تودعی السرّ و شاء به مذلا.  
دوازدهم آنکه: با بدان نشین، زیرا هر که با بدان نشیند نیکی نبیند.

سیزدهم آنکه:

فی المهد ينطق عن سعادة جدّه أثر النجابه ساطع البرهان  
چهاردهم آنکه: گاهی دوست نزدیک و همنشین صدیق، راز انسان را فاش می کند.

پانزدهم آنکه:

عليك بالجدّ ائى لم أجد احداً حوى نصيب العلى من غير ما نصب  
نابرده رنج گنج میسر نمی شود  
مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد  
شانزدهم آنکه:

أقبل على النفس و استكمل فضائلها فأنت بالنفس لا بالجسم إنسان  
زآنکه با جان گشته ای انسان و در عالم حمید  
روی بر جان و روان آور، نه بر جسم پلید

هفدهم آنکه:

و ما من يدٍ ألا يد الله فوقها ولا ظالمٍ ألا سيلى بظالم  
نیست دستی مگر که دست خدا برتر آید بر آن به دور جهان

نیستی ظالمی مگر روزی خود دچار آیدی به بدتر از آن  
هجدهم آنکه:

هَوْنٌ عَلَيْكَ فَإِنَّ كُلَّ شَدِيدَةٍ إِنَّ لَمْ تَشُدِّدْهَا، عَلَيْكَ تَهَوُّنٌ  
تو آسان گیر بر خود، زآنکه هر سخت اگر آسان بگیری گردد آسان  
نوزدهم آنکه: گاهی گفته بعدی از گفته پیشین برتر است و مقدّم از تالی شرافت  
یابد چون زنبورکه به عسل احترام یافته است.

و خَيْرٌ مِنَ الْقَوْلِ الْمَقْدَمِ فَاعْتَرَفَ نَتِيجَتَهُ وَالنَّحْلَ يَكْرَهُ لِلشَّهِيدِ  
زیرا که نتیجه هست منظور پس زاوّل کآار عاقبت یاب  
بیستم آنکه:

فَقُلْتُ إِلَى أَنْ يَرْجِعَ الْمَاءُ عَائِدًا وَ تَعَشِبُ شَطَاهُ تَمُوتُ ضَفَادَعُهُ  
هر غمی را فرحی هست و لیکن ترسم پیش از آنم بکشد زهر که تریاق آمد  
بیست و یکم آنکه:

تَعَلَّقَ بِالسُّؤَالِ لِكُلِّ شَيْءٍ كَمَا يَتَعَلَّقُ الرَّجُلُ الْغَرِيقَ  
در همه کار، زهر چیز بهرس از دانا چون غریقی که زند چنگ به هر خار و خسی  
این مقاله برگرفته از طرح تحقیقاتی امثال و حکم بستی و تطبیق آن با  
ضرب المثل‌های عربی و فارسی است.

منابع :

\* قرآن کریم

\* حدیث نبوی

\* الامام علی بن ابی طالب (ع)، دیوان، تحقیق و طبع عبدالعزیز الکرّم.

۱- أب لويس شيخو، مجانی الادب.

۲- انوار، دکتر سیّد امیر محمود، دیوان اشعار پارسی و عربی، نستعلیق، آماده به چاپ.

۳- انوار، دکتر سیّد امیر محمود، شرح دیوان بستی، آماده به چاپ.

- ۴- البحتری، ابو عباده، دیوان، بیروت، لبنان.
- ۵- البستانی، فؤاد افرام، المجانی الحدیثه، بیروت، لبنان.
- ۶- البستی، ابوالفتح، دیوان، تصحیح و تعریب و مقدمه و تحلیل، دکتر امیر محمود انوار.
- ۷- التبریزی، الخطیب، شرح المعلقات العشر، محمد محیی الدین عبدالحمید.
- ۸- الثعالبی، ابو منصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل، یتیمه الدهر فی محاسن أهل العصر، شرح الدكتور مفید محمد قمیحه، دارالکتب العلمیة بیروت لبنان.
- ۹- جاجرمی اصفهانی، بدر، شرح منظوم بر قصیده عنوان الحکم بستی.
- ۱۰- جاحظ، ابو عثمان عمرو بن بحر، المحاسن والأضداد.
- ۱۱- دهخدا، علی اکبر، لغتنامه، زیر نظر دکتر معین و دکتر شهیدی، چاپ مؤسسه لغتنامه.
- ۱۲- رازی، شمس قیس، المعجم فی معاییر اشعار العجم، قزوینی، مدرس رضوی.
- ۱۳- زوزنی، أبو عبدالله حسین بن أحمد بن الحسین، شرح المعلقات السبع، چاپ ارومیه.
- ۱۴- سعدی، شیخ مصلح الدین، بوستان، دکتر غلامحسین یوسفی .
- ۱۵- سعدی، شیخ مصلح الدین، کانون معرفت، تهران، ایران.
- ۱۶- سعدی، شیخ مصلح الدین، گلستان، دکتر خطیب رهبر.
- ۱۷- سعدی، کلیات، فروغی، قصاید فارسی.
- ۱۸- شیخ أجل سعدی شیرازی، متن کامل دیوان، دکتر مظاهر مصفا، معرفت.
- ۱۹- العکبری، أبوالبقاء، شرح دیوان المتنبی، تصحیح مصطفی السقا.
- ۲۰- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه.
- ۲۱- المتنبی، ابوالطیب، دیوان، بیروت، لبنان.
- ۲۲- محفوظ، دکتر حسین علی، متنبی و سعدی، طهران ۱۳۳۶.